

## فصل بیست و یکم

### موسی

اهالی مصر، در خلال هفت سال قحطی برای بدست آوردن غله و نان، زمین و رمة خود را بدولت فروخته، خود را بصورت برده ی دائمی در آورده بودند. یوسف طرحی زیرکانه برای رهایی ملت در نظر گرفت، بدین ترتیب که زمین فروخته شده را زراعت کنند و سالیانه یک پنجم محصول را بدولت بپردازند.

ولی بنی یعقوب از مقررات فوق معاف بودند. بمناسبت خدمات صادقانه یوسف نه فقط منطقه جوشن را بمالکیت خود در آوردند بلکه از پرداخت خمس عمومی نیز معاف گردیدند و تا پایان قحطی آذوقه کافی در اختیار آنان بود. فرعون اقرار کرد که فیض خدای یوسف در زمانی که سایر کشورها از قحطی هلاک می شدند مصر را محفوظ داشت. علاوه بر آن در اثر مدیریت صحیح یوسف وضع اقتصادی مملکت بسیار سالم و خزان کشور غنی گردیده روی این اصل نسبت به فرزندان یعقوب توجهات خاصی روا داشت.

و اما به مرور زمان، مردی که کشور مصر مدیون جد و جهد و هشیاری او بود بخاک سپرده شد و پادشهی در مصر روی کار آمد که

یوسف و خدمات او را نادیده گرفت،<sup>(۱)</sup> و آن بدین دلیل نبود که از خدمات ارزنده یوسف به کشورش اطلاعی نداشت بلکه در نظر داشت خاطره بنی اسرائیل را از آمار مصر محو سازد. "او بمردم گفت: «تعداد بنی اسرائیل در سرزمین ما روز بروز زیادتر می شود و ممکن است برای ما موضع خطرناکی پیش بیاورند. بنابراین بیاید چاره ای بیندیشیم و گرنه تعدادشان زیادتر خواهد شد و در صورت بروز جنگ آنها به دشمنان ما ملحق شده بر ضد ما خواهند چنگید و از سرزمین ما فرار خواهند کرد.»<sup>(۲)</sup>

جمعیت اسرائیل رو بافزونی بود "ولی فرزندانی که از نسل ایشان بدنیا آمدند پسرعت زیاد شده و قومی بزرگ تشکیل دادند تا آنجا که سرزمین مصر از ایشان پر شد." تحت حکومت یوسف و لطف و عنایت فرعون آن زمان بنی اسرائیل کثرت یافته و در سراسر کشور پراکنده گردیدند. ولی بخاطر آداب و رسوم و معتقدات مذهبی همواره خود را از آمیختن با مصریان مجزا نگه می داشتند و ازدیاد روز افزون یهود سبب امکان داشت در زمان جنگ با

دشمنان مصر متحد شوند. مضافاً اینکه در قوانین کشوری اخراج آنان منع گردیده بود. اکثر آنان کارمندانی فعال و کاردان بودند و باعث رونق اقتصادی کشور بودند و فرعون برای بنای قصرها و معبد و تزیین آنها به چنین متخصصانی نیاز فراوانی داشت. روی این اصل آنان را با مصریانی که به بردگی کشور در آمده بودند یکسان شمرد و مأمورینی برای مراقبت

ایشان گماشت، بدین ترتیب بردگی آنان رسمی شد. "بنابراین، آنها را بیشتر زیر فشار قرار دادند، بطوری که قوم اسرائیل از عذاب بردگی بتنگ آمدند، چون مجبور بودند در بیابان کارهای طاقت فرسا انجام دهند و برای ساختن آن شهرها، خشت و گل تهیه کنند . . . با وجود فشار روزافزون مصری ها، تعداد اسرائیلی ها روزبروز افزایش می یافت. این امر مصری ها را به وحشت انداخت."

پادشاه و مشیرانش می خواستند بنی اسرائیل را با کار سنگین مغلوب کنند و از تعدادشان کاسته روح استقلال طلبی آنان را سرکوب نمایند. چون در اجرای این نقشه کامیاب نشدند زجر و شکنجه بکار بردند. و با تحریکات اهریمنی قابله ها را مأمور نابودی نوزادان ذکور بنی اسرائیل نمودند. شیطان بخوبی اطلاع داشت که فردی از بنی اسرائیل ظهور خواهد کرد تا قوم خود را نجات دهد. روی این اصل فرعون را تشویق به صدور فرمان فوق الذکر گردانید. ولی قابله ها افرادی خداترس بودند و فرمان بی رحمانه را اجرا نکردند. خداوند این تصمیم آنان را پسندید و موفقشان گردانید. وقتی فرعون متوجه شد که فرمانش نتیجه مطلوبی نداشت فرمان سخت تر و وسیعتری صادر کرد. اینبار عده ای را مأمور قتل عام اطفال خردسال نمود. "پس فرعون بار دیگر به ملت خود چنین دستور داد: «از این پس هر نوزاد پسر اسرائیلی را در رود نیل بیندازید، اما دختران را زنده نگهدارید.»"

در این هنگام خداوند به عموام و یوکابد زوجی از مؤمنین

اسرائیلی از سبط لاوی پسری عطا فرمود. طفل زیبایی بود و والدینش ایمان داشتند که زمان خلاصی اسرائیل نزدیک است لذا تصمیم گرفتند فرزند خود را در رودخانه نیل غرق نکنند. در اثر ایمان بخدا قوی دل شده "یقین حاصل کردند که خودش او را حفظ خواهد نمود."

مادر طفل را سه ماه پنهان کرد ولی چون ادامه کار را دشوار دید از نی سیدی ساخت و آن را قیر اندود کرد تا آب داخل سید نشود. سپس پسرش را در آن گذاشت و آن را در میان نیزارهای رود نیل رها ساخت. بخاطر جان خود و فرزندانش جسارت نداشت در آنجا بماند لذا خواهر طفل، مریم را مأمور کرد در نواحی سید در حال بازی مواظب برادر کوچکش باشد. محافظ دیگری هم حضور داشت. مادر با دعای صمیمانه محافظت فرزندش را به خدا سپرد و نگرانی آنرا توسط فرشتگان آسمانی خواستار شد. فرشتگان دختر فرعون را به آن سو هدایت کردند. سید کوچک حاوی کودک توجه وی را جلب نمود. وقتی روپوش سید را برداشت طفل معصومی را دید و فوراً متوجه موضوع گردیده گریه و بی تابی آن طفل دل او را برحمت آورد و نسبت به مادری که برای نجات فرزندش به چنین نقشه ای متوسل شده احساس همدردی نمود. مصمم شد که پسر را نجات دهد و او را به عنوان پسر خوانده خود بپذیرد.

مریم تمام حرکات او را مخفیانه زیر نظر داشت و متوجه شد که طفل را با محبت در آغوش گرفته بنا بر این نزدیک شده چنین گفت: آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر

دهد؟" (۸) شاهدخت پیشنهاد وی را پذیرفت.

خواهر با عجله بنزد مادر طفل دوید و مزده چگونگی نجات برادر را بااطلاع وی رسانید. آنها بدون اتلاف وقت به حضور دختر فرعون شتافتند، شاهدخت گفت: "این کودک را به خانه ات ببر و او را شیر بده و برای من بزرگش کن، و من برای این کار به تو مزد می دهم."

خداوند دعای صمیمانه مادر را مستجاب فرمود. وی با شوق و قلبی سرشار از تشکر و سپاس وظیفهٔ خطیر خود را از روی صدق و صفا انجام داد. و در تربیت و تقویت او برای خدمت به پروردگار از چیزی دریغ نرورزید. مطمئن بود که طفلش برای انجام کار خطیری برگزیده شده و بزودی باید نزد نامادری سلطنتی خود برود و در آنجا با مناظر و آداب غیر روحانی روبرو شود. اینها همه مسائلی بودند که او را بیش از پیش در تعلیم و تربیت فرزندش دقیقتر و جدی تر میگردانید. سعی در آن داشت که او را فردی خداترس و مؤمن بار آورده دل او را از محبت خدا و عدالت وی پر سازد و دعای شبانه روز او این بود که فرزندش از نفوذ بت پرستی محفوظ بماند. نقائص و مضرات کناه و بت پرستی را بوی گوشزد نمود و آداب رکوع و سجده به پروردگاری را که تنها قادر متعال است بوی آموزش داد.

تا زمانیکه میسر بود فرزندش را در خانه محقر خود نگه داشت و چون به سن دوازده سالگی رسید به اجبار از او جدا شد و او را به کاخ سلطنتی فرستاد تا پسر خوانده دختر فرعون گردد. تعالیم و مراسمی را که

در زمان طفولیت از مادر فرا گرفته بود در آنجا از یاد نبرد و همواره تعلیمات مادر چون سپری او را از بلایا و شرارتهای درباری مصون میداشت.

تأثیر نتایج تعلیمات آن زن عبرانی که خود در تبعید و در حال بندگی بسر میبرد غیر قابل سنجش است. زندگی آینده موسی و وظیفه خطیر رهبری قوم اسرائیل همه مرهون لیاقت و کفایت این مادر مؤمن بود. سرنوشت و رستگاری افراد به نسبت قابل ملاحظه ای در کف با لیاقت مادران است. اوست که روان و خصلتهای در حال رشد فرزندان خود را برای زمان حال و آینده پرورش میدهد. اوست که بذر را میکارد و پرورش میدهد و حاصلی نیکو یا بد بار می آورد. او بر پرده نقاشی صورتی زیبا نیافریده و یا مجسمه ای از مرمر تراشیده بلکه مجموعه ای از صفات الهی را در وجود فرزندانش می پروراند. مسؤلیت پرورش اخلاق در سالهای اول زندگی بعهده مادران گذارده شده است. اثرات عواطف و احساساتی که در سنین طفولیت بر افراد نقش میندازد مادام العمر باقی می ماند. لذا والدین باید از اوان کودکی در تعلیم و تربیت روحانی فرزندان خود سعی فراوان نمایند. خداوند این جگرگوشه را به والدین خود بطور امانت بخاطر کسب جاه و جلال زودگذر دنیوی نسپرد بلکه آنان را برای ادوار ابدیت و خدمت به پروردگار بدست آنان داده است.

هر مادری باید به ارزش واقعی و وظیفه خود پی برده بداند همه

اعمالش آزموده شده و بحساب خواهد آمد. آنگاه در آن زمان نتیجه جهالت و بی توجهی مادران در اثر اشتباهات و جنایات فرزندانشان نمایان خواهد شد و معلوم خواهد شد که تا چه درجه ای نسبت به هدایت آنان براه مستقیم همت گماشته اند. همچنین در آن روز آشکار خواهد شد آنانی که وجودشان باعث برکت دیگران شده و جهان را با نور معرفت و حقیقت و قدوسیت خود منور گردانیده اند. نتیجه همت و موفقیت اصولی مادری مؤمن و متدین بوده است.

موسی در دربار فرعون عالیترین تعالیم اجتماعی و نظامی را فرا گرفت. پادشاه مصمم بود که پسرخوانده دخترش را وارث تخت و تاج خود سازد و بهمین مناسبت آن جوان را برای چنین مقام و مرتبه ای آماده می کردند. به این ترتیب موسی تمام علوم و حکمت مصر را فرا گرفت تا جایی که شاهزاده ای با نفوذ و ناطقی برجسته شد. استعداد موسی در فنون نظامی او را محبوب ارتشیان مصر گردانید و به طور کلی همه مجذوب اخلاق او می شدند. شیطان در این امر شکست خورد. حکم صادره در مورد قتل عام فرزندان عبرانی آخرالامر مبدل به تحصیلات عالی رهبر آینده قوم یهود گردید.

فرشتگان، شیوخ اسرائیل را در مورد آزادی زودریشان توسط موسی اطلاع دادند. فرشتگان همچنین موسی را اطلاع دادند که خداوند او را برای آزادی آنان از بردگی برگزیده است. او تصور کرد برای آزادی قوم یهود باید از قوای نظامی بر علیه لشکریان مصری استفاده کند روی این

اصل برای اجرای امر الهی سعی کرد حتی المقدور علائق و بستگی خود را نسبت بمادر خوانده اش و فرعون محدود و سطحی نماید.

طبق قوانین مصر منتخبین سلطنت می باید عضو فرقه کاهنان باشند و موسی که قرار بود وارث چنین مقامی شود باید به عضویت مذهب ملی در آید و این وظیفه را کاهنان به اجرا در می آوردند. آنان نتوانستند وی را به پرستش خدایان خود ترغیب نمایند. وی را به از دست دادن تخت و تاج و دوری از مادر خوانده اش تهدید کردند ولی اینها در عزم راسخ وی و پرستیدن خدای واحد، کوچکترین اثری نداشت. همواره در بحثهای مذهبی با کاهنان و پیروان آنها را متوجه اشتباهات و حماقتشان در پرستش اشیاء بیروح و بیجان می کرد. و آنها در پاسخ بوی عاجز و ناتوان بودند. بهر حال مدتی مقاومت او را بسبب مقام و توجه خاصی که شاه و ملت نسبت به او داشتند تحمل می کردند.

در اثر ایمان بود که موسی، وقتی بزرگ شد، نخواست در کاخ فرعون بماند و نوه او نامیده شود. او ترجیح می داد همراه با خلق رنج دیده خدا متحمل مشقات شود، تا اینکه در کاخ سلطنتی، چند روزی از گناه لذت ببرد.<sup>(۴)</sup> حضرت موسی نیافت اشغال عالیترین مقام جهان و زندگی در مجلل ترین قصرهای دنیا را داشت و قادر بود همه را تحت نفوذ قدرت و حکومت خود در آورد. درایت و هوش او فوق مردان قرون گذشته بود و چون مورخ، شاعر، فیلسوف، ارتشبد و حاکمی بی نظیر بود. با وجودی که همه افتخارات دنیا در اختیار او گذاشته شد ولی با قدرتی

عظیم همه این افتخارات را رد کرد و "در نظر او تحمل زحمت و تنگ در راه مسیح، بسیار با ارزشتر از تمام خزاین و گنجهای مصر بود. زیرا او چشم انتظار آن پاداش بزرگی بود که خدا وعده داده بود." (۵)

موسی در باره پاداش نهائی که به بندگان متواضع و امین خدا اهدا خواهد شد تعلیم یافته بود و جاه و جلال دنیوی در نظر او خار و ناچیز بود. قصر سلطنتی فرعون و تخت شاهی باو عرضه شده بود ولی میدانست که سرورهای وسوسه انگیز درباری که او را بسوی گمراهی سوق خواهند داد در کمین او نشسته است. او به ورای قصرهای تجملی و ورای تاج ملوک، نظر داشت. ایمان بخدا وی را از ارکان و راشدین دنیائی برگردانید تا با بینوایان و ملت منقوری که اطاعت خدا را بر خدمت گناه ترجیح میدهند ملحق شود.

موسی تا سن چهل سالگی در دربار فرعون اقامت داشت. فکرش دائم بر اوضاع رقت بار قوم خویش متمرک بود و برادران خود را در حال مشقت و مرارت مشاهده می کرد و آنانرا به خلاصی قریب الوقوع نوید میداد. بی عدالتی ها و ظلم بقدری او را رنج میداد که آتش انتقام در باطنش شعله ور شده بود. روزی ناظر بیرحمی یک سرپرست مصری که یک اسرائیلی را می آزد گردید چنان از خود بیخود گردید که مصری را بقتل رسانید. البته جز اسرائیلی مظلوم کس دیگری ناظر این عمل نشد لذا موسی جسد را دفن کرد. اکنون آمادگی خود را برای آزادی ملت خویش اعلام کرد و امیدوار بود که آنان برای آزادی خود قیام کنند. "موسی

تصور می کرد برادران اسرائیلی او فهمیده اند که خدا او را به کمک ایشان فرستاده است. ولی ایشان به هیچ وجه به این موضوع پی نبرده بودند." (۶) و از خود علاقه ای نشان ندادند. روز بعد موسی ناظر جدال دو نفر عبرانی گردید. چون یکی از آندو نسبت به دیگری دعوی ناحق داشت موسی شخص مقصر را توبیخ کرد ولی آن مرد موسی را از مداخله بر حذر داشت و به افشای اسرار خلافتی که مرتکب شده بود تهدیدش نموده گفت: "تو که هستی که بر ما داوری می کنی؟ آیا می خواهی مرا هم بکشی، همانطور که آن مصری را کشتی؟"

مباحثه آنان بصورت اغراق آمیزی بگوش مصریان رسید و مدتی نگذشت که فرعون نیز از قضیه باخبر شد. به فرعون چنین تفاهم شده بود که این عمل موسی حائز اهمیت فوق العاده ای است. زیرا وی قصد دارد ملت خود را علیه مصریان تحریک و حکومت او را ساقط و خود بر تخت بنشیند لذا وجود وی را برای سلطنت خود خطرناک تشخیص داد. حکم اعدام موسی فوری صادر شد ولی با آگاهی از این فرمان موسی از ترس جان به عربستان فرار کرد.

خداوند موسی را راهنمایی کرد تا بخانه یترون، کاهن و شاهزاده مدیان، مردی خداپرست، رسید و پس از مدتی موسی یکی از دخترهای یترون را بزنی گرفت و در خدمت پدرزنش مدت چهل سال را به گله داری گذراند.

موسی در قتل مصری دچار همان اشتباهی شد که اجدادش

مرنکب شده بودند. یعنی خواست با قدرت بازوی خویش کاری را که خدا وعده داده بود بانجام رساند. بر خلاف عقیده موسی اراده خدا بر آن نبود که قوم خود را با قدرت نیروی نظامی آزاد کند بلکه برای جلال نام خود با قدرت الهی این عمل را انجام دهد. با این وجود خداوند این خطای موسی را بفتح مقاصد خود تغییر داد. هنوز موسی آماده بعهدہ گرفتن وظیفه خطیر خود نبود و لازم بود همان درس ایمانی را که ابراهیم و یعقوب آموخته بودند فرا گیرد تا به قدرت و حکمت بشری توکل نکرده بلکه به قدرت خداوند و کمال وعده های او اقتدا کند. در قله کوهها حکمتهایی بود که باید در یابد. در مدرسه انکار نفس و روبرو شدن با خود را باید

با خداوند هماهنگ کند تا بعد بتواند اراده او را به اسرائیل تعلیم دهد. مقدم بر هر چیز دیگر باید توجهی پدرانہ نسبت به مستمندان داشته باشد. انسان آن مدت طولانی را در بیابان اتلاف وقت فرض میکند ولی دانای جاودان کسی را که باید رهبر قومش باشد بمدت چهل سال به شغل شبانی گماشت. در اثر مواظبت مهر آمیز و ازخود گذشتگی نسبت به کله گوسفندان، ترحم و بردباری وی نسبت به مظلومان اسرائیل افزایش یافت. هیچ تعلیم و تربیت و فرهنگی نمیتوانست این چنین امتیاز تجربی را در خود داشته باشد.

موسی چیزهایی یاد گرفته بود که نمی باید آموخته باشد. در مصر مغز جوان او تحت تأثیر عوامل بسیاری از قبیل محبت نامادری و مقام

عالی و عیش و عشرت و تجملات در باریان و بت پرستی و عظمت ساختمانها و جاذبه مجسمه ها قرار گرفته بود و وضع و اخلاق بخصوصی در او بوجود آورده بود. ولی گذر زمان و تغییر مکان و مکالمه با خدا این آثار را از درون او محو نمود. در نظر موسی رفع اغلاط زندگی و اخذ حقیقت بدون مبارزه و مجادله انجام پذیر نبود ولی خدا همواره در مواقع ضروری یعنی مواقعی که مشکلات ما فوق تحمل بشری باشد بیاری وی می شنابد.

همه بندگان خدا ضعیف و ناتوان هستند با این تفاوت که در بین آنان افرادی وجود دارند که برای بهبودی حال خود گوشه گیری را اختیار ننموده ولی برای کسب معرفت الهی بدرگاه قادر مطلق روی آورده و خواهان اجرای اوامر او می شوند. رسول میگوید "اگر کسی از شما فاقد حکمت باشد آنرا از خدا بخواهد و خدائی که همه چیز را با سخاوت می بخشد و انسان را سرزنش نمی کند آنرا به او خواهد داد." (۷) ولی تا هنگامی که آنان به ظلمت دل خود قانع هستند خداوند نور آسمان را از آنان دریغ خواهد فرمود. قبل از اینکه کسی بتواند از کمک خداوند بهره مند شود باید متوجه ضعف و احتیاجات خود گردد، و خواهان دگرگونی در زندگانی خود شود. باید در عبادت و رفتار خود جدی باشد. عادات و رسوم غلط را از خود دور کرده برای نیل به پیروزی در اصلاح اشتباهات زندگی جد و جهد نماید. بسیاری در کسب موقعیت خود موفقیتی بدست نمی آورند زیرا کاری را که خود باید انجام دهند بعهد خدا میگذارند.

هر که آرزوی موفقیت دارد باید شدیداً تحت تعلیمات و انضباط معنوی و اخلاقی قرار گیرد. خداوند نیز در این مبارزه نیروی لایزال خود را بمدد فعالیت‌های بشری میفرستد.

موسی بین قتل کوه‌های بلند با خدای خود در خلوت بود. معبدهای باشکوه و فریبنده مصر و خرافات گمراه کننده اش دیگر در او اثری نداشت. بلکه در عظمت قله های شکفت انگیز جلال حضرت اعلا را دریافت و به ضعف و درماندگی خدایان مصری پی برد. نام حضرت احدیت بر هر چیزی نقش بسته بود. موسی حضور و حمایت خداوند را در همه جا احساس میکرد و در اینجا بود که کبر و غرور از وجود وی خالی گردید. در زندگی ساده و بیابانی وی اثرات تحملات و تن پروری مصری از او دور گردید و در نتیجه موسی مردی صبور و متواضع و پاک، ولی شجاع گردید. "موسی متواضع ترین مرد روی زمین بود." (۸)

سالها در پی هم گذشتند و هنگامی که گله ها را در چراگاههای خلوت راهنمایی میکرد همواره در اندیشه وضع رقت بار امتش بود. قرار بین خدا و اجدادش و وعده های خدا نسبت به وراثت ابدی قومش موضوع دعا و راز و نیاز شبانه روزیش بود و فرشتگان آسمانی روشنی ذهنی بوی عطا میکردند. در آن سرزمین تحت الهمام روح القدس کتاب پیدایش را نوشت. سالهای طولانی در خلوت دشت و بیابان نه تنها برای موسی و قوم یهود بلکه برای ساکنان جهان در قرون آینده نیز برکت بزرگی در بر داشت.

"سألها كذشت و پادشاه مصر مرد. اما بنی اسرائیل همچنان در بردگی بسر می بردند و از ظلمی که به آنان می شد، می نالیدند و از خدا گمک می خواستند. خدا ناله ایشان را شنید و عهد خود را با اجدادشان یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب به یاد آورد. پس خدا از روی لطف برایشان نظر کرد و تصمیم گرفت آنها را از اسارت و بردگی نجات دهد." زمان خلاصی اسرائیل فرا رسیده بود. ولی وعده خداوند موقعی جامعه عمل می پوشید که کبر و غرور بشری در خاک مدفون شده باشد. نجات دهنده قوم بنی اسرائیل بعنوان یک شبان با یک چوب دستی که آن چوب سمبل قدرتش بود باید پیش برود. روزی از روزها موسی گله خود را نزدیکیهای حوریب "کوه خدا" میچرانید. بوته ای را دید که آتش گرفته است ولی عجب در اینجا بود که هر چه برگ و شاخه می سوختند باتمام نمی رسید. با تعجب نزدیک شد که ناگاه صدائی از آتش او را به اسم خواند. با لبهای لرزان گفت "بلی." دستور آمد که نزدیکتر نیاید: "پیش از این نزدیک نشو! کفشایت را از پای در آور، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای، زمین مقدسی است. من خدای اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم." گوینده فرشته عهد بود که در سالیان گذشته با اجداد موسی تکلم فرموده بود. "آنگاه موسی روی خود را پوشاند چونن ترسید به خدا نگاه کند."

کسانی که بخدا نزدیک میگردند باید دارای روحی متواضع و پاک باشند. توسط اسم مسیح ممکن است تا اعتماد بحضور وی را بیابیم

ولی هیچوقت نباید جسورانه خود را در ردیف او قرار دهیم و بوی نزدیک شویم. بسیاری خدای لایزال و قادر مطلق را که نوری بس عظیم است بدیده ای همسان خود فرض میکنند. (۹) و بسیاری در حضور خدا در عبادتگاهها رفتارشان در برابر احترامی که نسبت به رؤسای کشوری دارند کم اهمیت تر است. در صورتیکه همه باید بخاطر داشته باشند که در حضور خدائی قرار دارند که ملائکه قادر برویت او نبوده و چشمان خود را در حضور وی میپوشانند. خداوند مقدس است و کسانی که حضور او را احساس می کنند باید با فروتنی و تواضع سرتعظیم فرود آورده مثل یعقوب اعتراف کنند: "خداوند در این مکان حضور دارد و من نمی دانستم! این چه جای ترسناکی است! این است خانه خدا و این است دروازه آسمان!" (۱۰)

در حالی که موسی با فروتنی در حضور خدا برکوع در آمده بود صدا ادامه داد: "من رنج و مصیبت بندگان خود را در مصر دیدم و ناله شان را برای رهائی از بردگی شنیدم. حال، آمده ام تا آنها را از چنگ مصری ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده، به سرزمین پهناور و حاصلخیزی که در آن شیر و عسل جاری است ببرم. . . حال تو را نزد فرعون می فرستم تا قوم مرا از مصر بیرون آوری."

دستور فوق موسی را متوحش و متعجب کرد. خود را عقب کشید و گفت: "خدایا، من کیستم که نزد فرعون بروم و بنمی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟" گفت: "من با تو خواهم بود و وقتی بنی اسرائیل را از مصر

بیرون آوردی، در همین کوه مرا عبادت خواهید کرد. این نشانه ای خواهد بود که من تو را فرستاده ام."

موسی اشکالاتی از قبیل جهالت و بی اعتقادی ملت اسرائیل را که باید با آن روبرو شود همه را بیاد آورد و عرض کرد: "اگر پیش بنی اسرائیل بروم و به ایشان بگویم که خدای اجدادشان، مرا برای نجات ایشان فرستاده است، و آنها از من بپرسند: «نام او چیست؟» به آنها چه جواب دهم؟"

مرا

نزد شما فرستاده است."

موسی دستور داشت در ابتدا شیوخ و نجای اسرائیل را که مدت زیادی در مورد بندگی و بردگی قوم می اندیشیدند جمع کند و مزده خدا و وعده خلاصی آنان را به ایشان باز گو نماید. سپس به اتفاق شیوخ نزد پادشاه رفته بگویند:

"خداوند خدای عبرانی ها، بر ما ظاهر شده و دستور داده است که به فاصله سه روز راه، به صحرا برویم و در آنجا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم."

به موسی گفته شد که فرعون در خواست خروج اسرائیل را رد خواهد نمود ولی خادم خداوند باید شجاع باقی بماند زیرا این امر سبب جلب تکریم و عظمت خداوند در نظر مصریان و قوم اسرائیل

خواهد شد: "پس من با قدرت و معجزات خود، مصر را به زانو در می آورم، تا فرعون ناچار شود شما را رها کند."

دستورات لازمه برای تدارک راه نیز داده شد. خداوند فرمود: "همچنین کاری می کنم که مصری ها برای شما احترام قایل شوند، بطوری که وقتی آن سرزمین را ترک می گوئید تهیدست نخواهید رفت. هر زن اسرائیلی از همسایه و از بانوی خود لباس و حوهرات خواهد خواست و با آن پسران و دختران خود را زینت خواهد داد. به این ترتیب شما مصریان را غارت خواهید نمود." مصریها در اثر کار و زحمات قوم اسرائیل ثروت فراوانی اندوخته بودند و حال که قوم اسرائیل قرار بود مسافرت طولانی به سوی زمین موعود در پیش گیرند بجا بود اجرت غصب شده سالیان دراز بندگی خود را بطلبند. قرار بود تنها اشیای پرقیمت و سبک وزن را بخواهند و خداوند آنان را مورد لطف و محبت مصریان در آورد. معجزات عظیم آنچنان ظالمان را به وحشت خواهد آورد که خواهش های برده های خود را از روی میل بر آورده خواهند ساخت.

موسی مشکلات فوق العاده بزرگی در پیش دید. یکی اینکه چه دلائلی برای مردم باید بیاورد تا آنان را قانع کند که حقیقتاً خدا او را فرستاده است؟ بدین کلمات اصرار کرده گفت: "اگر بنی اسرائیل مرا نپذیرند و سخنان مرا باور نکنند و بگویند چگونه بدانیم که خداوند بر تو ظاهر شده است؟ من به آنان چه جواب دهم؟" در این اثنا خداوند دلیل قانع کننده ای باو ارائه کرد. دستور آمد که عصای خود را بزمین

افکند که همان دم "ناگهان عصا به ماری تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد!" فرمان رسید که آن را بدست گیرد که دوباره عصا گردید. دستور آمد دستش را به گریبان خود بگذارد. اطاعت کرد و "همینکه آن را بیرون آورد، دید که دستش بر اثر جذام مثل برف سفید شده است." دستور دوباره آمد دستش را باز بگریبان خود بگذارد. وقتی موسی بار دیگر دستش را داخل ردایش برد و آن را بیرون آورد، دید که دستش دوباره صحیح و سالم است." توسط این آیات خداوند موسی را قانع کرد که هم قوم یهود و هم فرعون متوجه خواهند شد که قدرتی بزرگتر از پادشاه مصر وجود دارد.

خادم خدا هنوز از کار عجیب و مهیب خود در شگفت بود ولی در اثر هراس لکنت زبان خود را بهانه آورد. پس موسی بخداوند گفت: "خداوندا، من هرگز سخنور خوبی نبوده ام، نه در سابق و نه اکنون که با من سخن گفته ای، بلکه لکنت زبان دارم."

چون مدتی طولانی از مصر خارج شده بود لذا زبان مصری را تا حدی فراموش کرده بود و مثل سابق نمی توانست تکلم کند.

خداوند باو گفت: "کیست که زبان به انسان داد و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که بیهوش هستم؟" (۳۳) اطمینان خاطر دیگری بوعده های قبلی اضافه گردید: "پس الآن برو و من با زبانت خواهیم بود و هرچه باید بگوئی ترا خواهیم آموخت." (۳۴) ولی موسی اصرار کرد که خداوند شخص شایسته تری را مأمور سازد. بهانه اولیه او از روی

فروتنی و بی اعتمادی بنفس بود ولی بعد از اینکه خداوند نعهد کرد که تمام موانع را از پیش پای او خواهد برداشت و وی را در تمام مأموریت‌هایش موفق خواهد گردانید، بهانه های بعدی او حمل بر سستی اعتماد وی بقدرت الهی گردید و چنین بنظر میرسد که خداوند در موقع ضروری قادر بکمک وی نبوده حتی شاید در انتخاب نماینده خود برای این امر خطیر دچار اشتباه شده است.

در این موقع موسی و هارون برادر ارشدش باید یکدیگر را ملاقات کنند زیرا که او در اثر تماس دائم با مصریان زبان آنان را بخوبی و راحتی تکلم مینمود. به موسی گفته شد که هارون بدیدن وی می آید. دستور بعدی خدا محلی برای شک و تردید او باقی نگذاشت.

آنچه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا از طرف تو بگوید. من به هر دوی شما قدرت بیان خواهم بخشید و به شما خواهم گفت که چه باید کرد. او در برابر مردم سخنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هر چه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. این عصا را نیز همراه خود ببر تا با آن معجزتی را که به تو نشان دادم ظاهر سازی."

هنگامی که فرمان الهی بموسی رسید او نسبت بتوانائی خود مشکوک و هراسان و دارای زبانی الکن بود. از اینکه باید سخنگوی خدا در مقابل بنی اسرائیل باشد نگران بود ولی حال در این مأموریت بزرگ باید از تمامی قدرت و استعداد خود بهره بگیرد. خداوند اطاعت صمیمانه

او را پذیرفت و او امیدوار و قاطع و مصمم به مأموریت عظیمی که تا کنون بهیچ یک از انواع بشر سپرده نشده بود دست زد. این نمونه ای از حمایت و حفاظت خداوند از کسانی است که بر او توکل نمایند و اجرا کنند.

خداوند کسی را که وظائف خود را صمیمانه بعهده گرفته و در اجرای آن میکوشد قدرت و توانائی خواهد بخشید. اگر چه آن شخص دارای مقامی حقیر و با قابلیت محدود باشد تا زمانیکه بخداوند اعتماد نموده و با صداقت وظائف خود را انجام میدهد در نظر خداوند مقام و منزلتی واقعی کسب خواهد کرد. اگر موسی بانکاً توانائی و حکمت خود این وظیفه خطیر را پذیرفته بود بی لیاقتی و ناشایستگی خود را بثبوت میرسانید. درک واقعیت ناتوانی خود نسبت به مسئولیتی که بفرده سپرده شده است نمایانگر اطاعت شخص بخدا و تسلیم به رهبری او میباشد.

موسی به خانه پدرزنش مراجعت کرده خواستار دیدار برادرانش که در مصر بودند گردید. پترون وی را رخصت داده گفت: "بسلامتی برو." (۳۶) موسی بانفاق زن و فرزندانش مسافرت خود را شروع کرد. مقصود از مسافرتش را فاش نکرد مبادا همسرش مانع رفتنشان گردد. ولی قبل از اینکه بمصر برسد خود موسی بخاطر جان آنان تصمیم گرفت زن و فرزندانش را به مدیان بازگرداند.

ترس از غضب فرعون و مصریانی که چهل سال قبل باعث فرار وی گردیده بودند او را رنج میداد. ولی پس از اینکه مصمم به اجرای

اوامر خداوند گردید خداوند او را از مرگ دشمنانش آگاه ساخت.

در راه مدیانه فرشته ای بر موسی ظاهر گشت و بخاطر ناراضی خدا از وی جاننش را تهدید کرد. با اینکه توضیح داده نشد چرا ولی موسی بخاطر آورد که یکی از تعهدات خود را نسبت به خدا بجا نیاورده است. در اثر تقاضای همسرش از ختنه کردن پسر کوچکشان صرفنظر کرده بودند. در اجرای قاطع فرامین الهی شکست خورده بود و همین میتوانست باعث محرومیت فرزندش از رسیدن به برکات ناشی از وعده خداوند گردد و همچنین از اهمیت ورهبری او در نظر مردم میکاست. بنابراین صفوره از بیم نابودی همسرش خود امر الهی را اجرا کرد آنگاه فرشته خداوند موسی را به ادامه بمسافرت خود رخصت داد. روبرو شدن موسی با فرعون او را در وضعی خطرناک قرار میداد ولی جان او از طرف فرشتگان حفاظت میشد. باین ترتیب که هر گاه از اجرای یکی از تعهدات خود نسبت به خدا کوتاهی میورزید از این محافظت و حمایت محروم میشد.

در زمان آخر قبل از بازگشت مسیح مؤمنین توسط فرشتگان آسمانی محافظت خواهند شد ولی برای متخلفین شریعت خدا امنیتی وجود احکام الهی را نادیده میگیرند

محافظت نخواهند کرد.